



## شناخت‌شناسی علم علوی در نهج البلاغه

محمد آهی<sup>\*۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۸/۲۸

### چکیده

مطالعات شناخت‌شناسی به‌عنوان علم مستقل چندان قدمتی ندارد. اما به‌خاطر اهمیت فوق‌العاده و کاربرد آن در بیشتر رشته‌ها، همواره از اولویت‌های پژوهشی به‌شمار می‌رود. این مطالعات با توجه به نوع و موضوع مطالعه (ماهیت علم یا متعلق آن) به دو شاخه‌ی شناخت‌شناسی عام و شناخت‌شناسی خاص تقسیم می‌گردد. البته پژوهش در این زمینه بدون در نظر گرفتن منابع وحی و صاحبان آن، قطعاً پژوهشی ابتر خواهد بود. از میان این منابع نهج‌البلاغه و صاحب آن امام علی(ع) بعد از قرآن کریم و رسول اکرم(ص) بالاترین جایگاه را در این زمینه دارد. لذا در این مقاله سعی شده است؛ براساس شناخت‌شناسی خاص، علم علوی در نهج‌البلاغه مورد بررسی قرار گیرد. نتیجه این پژوهش که بر اساس روش توصیفی-تحلیلی بر مبنای تعقلی-منطقی انجام گرفت؛ نشان می‌دهد که علم علوی دارای هشت ویژگی عمده است: ۱- وحی‌گرایی ۲- شهودگرایی ۳- حقیقت‌گرایی ۴- باطن‌گرایی ۵- وحدت‌گرایی ۶- فزون‌گرایی ۷- شمول‌گرایی ۸- خاص‌گرایی.

**کلید واژه‌ها:** نهج‌البلاغه، علم علوی، شناخت‌شناسی عام، شناخت‌شناسی خاص.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا

\*: نویسنده مسئول

### مقدمه

با وجود این که مسأله شناخت<sup>۱</sup> جزء قدیمی‌ترین مسائل مورد بحث در میان اندیشمندان است؛ اما چند دهه‌ای بیشتر نیست که به صورت خاص و به عنوان علم مستقل به آن پرداخته شده است. با این حال همواره اصول و احکام علم شناخت به صورت پراکنده در آثار متفکران مورد بررسی قرار گرفته است (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۷). چراکه شناخت‌شناسی<sup>۲</sup> و شناخت از مهم‌ترین و اساسی‌ترین مباحث علوم انسانی است. از این رو دائماً از اولویت‌های پژوهشی است و به علت گستردگی و عمق آن، پژوهشی عمیق و گسترده می‌طلبد. عمده پرسش‌هایی که در شناخت‌شناسی مطرح است از این دست است که: آیا واقعیتی وجود دارد؟ برفرض وجود، آیا قابل دست یافتن است؟ بر فرض دستیابی، آیا این دستیابی قطعی و یقینی است؟ بر فرض دستیابی یقینی، ابزار آن چیست؟ آیا این معرفت یقینی، مطابق با واقع است؟ ملاک مطابقت و معنای صحیح آن چیست؟ و ... البته پاسخ به سؤالاتی از این دست بدون استعانت از وحی نه میسر است نه ممکن. زیرا به نص صریح قرآن کریم علومی وجود دارد که بدون وحی امکان شناخت آن‌ها برای بشر وجود ندارد و بشر هرگز نمی‌تواند بدان‌ها دست یابد ﴿يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۱۵۱). بنابراین بررسی نهج‌البلاغه به عنوان منبع وحیانی از این حیث بسیار مفید خواهد بود. مراد از «معرفت‌شناسی» در این مقاله، معنی «خاص» و متعلق آن علم علوی است. چرا که اگر معرفت، از آن جهت که معرفت است؛ موضوع این علم قرار گیرد و احکام آن مورد بررسی واقع شود در این صورت «معرفت‌شناسی عام» پدید می‌آید. ولی اگر معرفت از جهت این که ویژگی و متعلق خاصی دارد؛ مورد بررسی قرار گیرد؛ در این صورت از آن تعبیر به «معرفت‌شناسی خاص» می‌شود. عمده سؤالاتی که در این مقاله مطرح است این است که: علم علوی در نهج‌البلاغه دارای چه ویژگی است؟ وجه تمایز و تفضیل این علم با سایر علم‌ها در چیست؟ ابزار آن؛ حصولی، حضوری، وسعت، تخصیص، در آن به چه شکلی است؟

### پیشینه‌ی پژوهش

پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه چندان نیست. تنها مقاله در این زمینه مقاله‌ی «علم غیب و علم علی(ع) در نهج‌البلاغه» نوشته‌ی ابراهیم اقبال در فصلنامه‌ی «النهج»، سال ۹۲، شماره‌ی ۳۹ می‌باشد که در آن تنها به سه ویژگی علم علوی آن هم نه به طور تام پرداخته است. اما در این پژوهش سعی شده است با روش تحلیلی - توصیفی بر مبنای عقلی - منطقی در شناخت‌شناسی، عمده ویژگی‌های علم علوی تبیین و تحلیل گردد.

---

1. Cognition  
2. Epistemology

## شناخت‌شناسی

شناخت از نظر لغوی: «علم پیدا کردن به چیزی است» (دهخدا: شناخت). از دیدگاه علم فلسفه: «شناخت و ذهن برای انسان آن قدر بدیهی و روشن هستند که اصلاً به تعریف احتیاج ندارد. مگر این که با الفاظ مشابه‌ای اسم‌گذاری شوند. مثلاً: گفته شود شناختن یعنی درک کردن و کشف خارج» (کریمی، ۱۳۵۸: ۳۷). تعریف‌ناپذیری علم از آن روست که "ما همه چیز را به علم می‌شناسیم، و اگر بخواهیم علم را به علم تعریف کنیم این تعریف، دور مصرح خواهد بود و این بی‌نیازی معرفت از تعریف به معنای بی‌نیازی از تحلیل، تنبیه، و مانند آن نیست" (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ج ۱۳، ۸۷). با این وصف باز تعاریفی از سوی برخی از آنان ارائه گردیده است. از جمله این که "شناخت عبارت است از آگاهی به واقعیت و یا راه پیدا کردن به واقعیت" (همان). البته شناخت در فلسفه با کاربرد عامیانه آن متفاوت است و منظور از آن جستجو برای یک معرفت یقینی است که در آن نتوان شک کرد (پاپکین و استرول، ۲۵۳۶: ۲۶۸). از دیدگاه علم روان‌شناسی: «شناخت در معنای اخص، به هر نوع فرآیند ذهنی که حاوی منظور و معنا نیز باشد گفته می‌شود» (خرازی و رضانی، ۱۳۷۵: ۱۹۵). در قرآن نیز علم در سه معنای: ۱- دانستن، ۲- اظهار کردن و ۳- حجت؛ به کار رفته است (قاموس قرآن، ۱۳۷۱: ذیل علم). همچنین علم از سه بُعد کاربردی، تقابلی و هم‌معنایی بررسی شده است. در بُعد کاربردی علم در قرآن درسه دایره‌ی معنایی خدا، انسان و جهان مطرح می‌شود. در این دیدگاه جهان و هستی در یک دایره‌ای قرار گرفته‌اند که خداوند در رأس و مرکز؛ و انسان در طول آن قرار می‌گیرد که صرفاً با ابزار علم به معنای معرفتی می‌تواند روند صعودی رسیدن به خداوند را طی کند (بختیاری و تقوی، ۱۳۹۳: ۸). در بعد تقابلی، علم در مقابل واژه‌هایی از قبیل «ظن، غفلت، عمه، هوی، ضلالت و سفاهت» قرار گرفته است. در بعد هم‌معنایی؛ در آیات متعددی کلماتی به‌عنوان جایگزین علم به کار رفته‌اند نظیر: «تدبر، تفکر، تعقل و حکمت» و منظور از کاربرد این کلمات، بیان مسیر و راه رسیدن به معرفت و شناخت بوده است (همان: ۱۰ و ۱۴). موارد استعمال واژه علم در منطق و فلسفه اسلامی قریب به کاربرد واژه episteme در یونان باستان است. معرفت‌شناسی Epistemology که نظریه معرفت نیز نامیده می‌شود؛ از همین کلمه اخذ شده است. آن شاخه‌ای از فلسفه است که به بررسی حقیقت، منابع و اعتبار معرفت می‌پردازد. گرچه نخستین بحث صریح درباره‌ی آن‌ها را باید در آثار افلاطون به‌خصوص در تئاتوس جست. اما «عمدتاً در دوران جدید، از قرن هفدهم به بعد بود که در نتیجه آثار دکارت و لاک همراه با ظهور علم جدید، معرفت‌شناسی جایگاهی کانونی در فلسفه پیدا کرد» (گری لینگ، ۱۳۸۰: ۸). زمینه‌های شکل‌گیری علم معرفت‌شناسی در معنای مرسوم، پاسخ به نیازی بود که پیشتر در مقابل شکاکان شکل گرفته بود. اما امروزه آنچه در غرب تحت عنوان شناخت‌شناسی قرار می‌گیرد؛ همان علم نوین است. «علم نوین دانشی است که بر پایه‌ی روش علمی استوار است» (پاول بی، ۱۳۵۴: ۴۰۲). به همین دلیل برخی اساس کار فلاسفه‌ی قرون جدید را بازتاب فعالیت‌های دانشمندان علوم تجربی می‌دانند. به‌طور مثال «می‌توان تأثیر ریاضیات بر دکارت،

مکانیک برهانبز، ظهور علم تاریخی بر هگل، یا زیست‌شناسی و فرضیه‌ی تکامل را بر برگسون پیگیری کرد» (کاپلستون، ج ۳: ۱۳۸۶: ۳۲۹). از بحث‌های دیگر که در این زمینه بسیار مورد توجه قرار گرفته ابزار شناخت بوده است. بر این اساس سه نگرش وجود داشته است:

**(۱) اصالت حس:** طبق این دیدگاه حواس اساس شناخت محسوب می‌گردد. از فلاسفه‌ای که طرفدار حس و تجربه‌گرایی بودند؛ هابز است. او بر این باور است که فلسفه و علم با جسم سروکار دارد و بنیاد فکر و تعقل نیز حس است (فروغی، ۱۳۸۸: ۳۲۸).

**(۲) اصالت عقل:** نظریات افرادی چون افلاطون و دکارت مبنی بر اصالت عقل است. بر این اساس ما نمی‌توانیم از راه تجربه حسی هیچ شناخت یقینی حاصل کنیم؛ بلکه در قلمرو ذهن و عقل باید آن را جستجو کرد (پاپکین و استرول، ۲۵۳۶: ۲۲۸).

**(۳) اصالت دل:** یکی دیگر از ابزارهای شناخت که بیشتر در میان عرفای مشرق زمین مورد توجه بوده تزکیه است. یعنی با پاک کردن دل، علم برای فرد حاصل می‌شود. اما علاوه بر عرفا برخی از علمای جدید هم به آن اعتقاد دارند نظیر پاسکال، ویلیام جیمس، الکسیس کارلو برگسون (مطهری، ۱۳۷۳: ۵۰). برگسون، ادراک حقیقت را میسر می‌داند و آن را فلسفه می‌خواند. اما راه وصولش را استدلال و احتجاج و اقامه برهان نمی‌پندارد؛ بلکه درون‌بینی را وسیله آن می‌انگارد که در اصطلاح عرفا همان مراقبه است (فروغی، ۱۳۸۸: ۷۰۷). این نوع منشأ معرفت را که برتر از سایر حواس ظاهری و خرد است؛ در غرب بعضی «بصیرت الهام بخش» بعضی «حس ششم» نامیده‌اند (عبدالعظیم، ۱۳۶۳: ۱۲).

مباحث شناخت‌شناسی در فلسفه‌ی اسلامی نیز مطرح بوده است. نخستین بار در قرن یازدهم هجری توسط ملاصدرا مسائل شناخت‌شناسانه طرح می‌گردد. در دوره‌ی معاصر توسط محمدحسین طباطبایی تبدیل به یک حوزه‌ی مستقل فلسفی می‌گردد. محمدحسین طباطبایی در مقالات دوم تا ششم کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» مباحث معرفت‌شناسانه بدیعی در فلسفه اسلامی طرح کرده است. از جمله مباحث عمده در این زمینه با توجه به ابزار شناخت، مبحث عقل و وحی می‌باشد. «افرادی چون ابن طفیل، فیلسوف و پزشک دربار موحدان اسپانیا بر این باورند که فرد موحد با توجه به عقل و مستقل از وحی، می‌تواند به دریافت حقیقت نائل شود» (قادری، ۱۳۸۸: ۱۶۶). در مقابل با افرادی چون ابن‌سینا مواجه هستیم که معتقدند بخشی از حقایق به خصوص در حوزه‌ی دین با عقل قابل حصول‌اند اما جزئیات و کیفیت بسیاری از حقایق بدون وحی و استعانت از دین قابل دسترسی نیست. همان‌گونه که در مبحث معاد چنین می‌گوید: باید دانست بخشی از معاد از طریق شرع نقل شده و شریعت آن را پذیرفته است و راهی برای اثبات آن نیست جز از طریق شرع و تصدیق پیامبر (ص) (سبحانی، ۱۳۵۸: ۱۷۸). حال بر این اساس به‌طور خاص به علم علوی به‌عنوان بهترین نمونه از شناخت وحیانی پرداخته می‌شود تا هم به بخشی از مباحث عمده در این زمینه پاسخ داده شود هم ویژگی‌های علم علوی به‌طور خاص تحلیل گردد. بر این اساس علم علوی دارای هشت ویژگی به شرح ذیل است:

## ۱- وحی گرای

اولین و برجسته‌ترین ویژگی علم علوی وحیانی بودن آنست چرا که او خود بیان می‌دارد: «به‌درستی که آن چه به شما خبر می‌دهم تماماً از نبیّ امی است» (خطبه ۱۰۱). هم این که تمام آن چه را پیامبر اکرم صلّ الله علیه و آله می‌دید و می‌شنید او هم می‌دید و می‌شنید (خطبه ۱۹۲). کاربرد امی برای نبی را هم به قصد تأکید در وحی‌گرایی به کار می‌برد. در خطبه‌ی ۱۷۵ با به کاربردن «افراغ» و «افضاء» به دریافت وحی از طریق رسول‌الله اشاره دارد: «ما أَبَقَى شَيْئاً يَمُرُّ عَلَى رَأْسِي إِلَّا أفرَغَهُ فِي أُذُنِي وَ أَفَضَى بِهِ إِلَيَّ: هَيْجِ حَادِثَةٍ أَيْ بَرِّ مَنْ نَگَذَشْت؛ جَزْ أَنْكَهْ دَرِ گُوشَمِ نَجْوَا كَرْدِ وَ مَرَا مَطَّلَعُ كَرْدِ.» از این رو می‌توانست از تمام معارف قرآن خبر دهد: «از قرآن بخواهید تا سخن گوید، که هرگز سخن نمی‌گوید، اما من شما را از معارف آن خبر می‌دهم» (خطبه ۱۵۸) یعنی هم منشأ علم اش وحیانی بود و هم تأیید وحیانی داشت: «من چهار کلمه گفتم و خداوند متعال در قرآن‌اش تأیید مرا نازل کرد. گفتم: مرد در پس زبانش پنهان است خداوند متعال نازل کرد: می‌توانی آنان را از طرز سخنان‌شان بشناسی. گفتم: هر کس که نسبت به چیزی جاهل باشد، با آن دشمنی می‌کند. خداوند فرو فرستاد: بلکه چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده بود. گفتم: اندازه ارزش هرانسانی به چیزی است که آن را خوب می‌داند. خداوند در داستان طالوت فرو فرستاد که: خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و قدرت وسعت بخشیده است. گفتم: قتل، قتل را کم می‌کند و خداوند فرو فرستاد که: و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد» (بروجردی، ۱۳۸۶، ج ۳۱: ۹۷).

بعد از پیامبر اکرم (ص)، علی (ع) از وحی انبائی برخوردار بوده است. چرا که «نبوت تشریحی به رسول خاتم محمد (ص) خاتمه یافت. اما نبوت انبائی که به نبوت عامه و نبوت تعریفی و نبوت مقامی نیز موسوم است همیشه تا ابد مستمر است و از این سفره ابدی همه نفوس مستعد بهره‌مند می‌شوند» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۱: ۳۲۱). بنابراین خدای متعال «عترت پیامبر (ص) را جایگاه اسرار خداوندی و پناهگاه فرمان الهی و مخزن علم خدا و مرجع احکام اسلامی قرار داده و پشت خمیده دین را بدانها راست نموده است» (خطبه ۲) پس علی (ع) مصداق کسانی است که قلوبشان محل آیات بینات است: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ (عنکبوت: ۴۹) بنابراین افعال و کلام آن‌ها همان تجلی آیات الهی است که در صدورشان وجود دارد. از حمزه ثقفی آمده است که "حمزه ثقفی گفت: به حضرت صادق (ع) گفتم ما سؤالی می‌کنیم شما به سرعت جواب می‌دهید و گاهی سربه زیر می‌اندازید بعد جواب می‌دهید؟ فرمود: آری به گوش و قلب ما القا می‌شود. وقتی به ما القا شود می‌گوییم وقتی نشود ساکنیم" (مجلسی، ۱۳۶۳: ج ۴، ۴۵). منتها این وحی انبائی هم باز به واسطه‌ی رسول‌الله (ص) است. لذا امام صادق (ع) فرموده است. هر چه به علم ما اضافه شود از طریق رسول‌الله سپس به ترتیب ائمه به ما می‌رسد (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ ج ۳: ۵۸۷) پس قلب علی (ع) ابزار شهود حقایق و محل تجلی آیات الهی است. چرا که او جانشین به حق پیامبری است که قلب مبارکش ظرف دریافت وحی است: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ

المُنْدَرِين) (شعراء: ۱۹۳-۱۹۴) بنابراین «بر پایه قرآن کریم نظریه اجتهاد پیامبران صحیح نیست و آنان همه احکام را از راه وحی می‌گیرند ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾ (نجم: ۳-۵) چراکه اجتهاد امر ظنی است و مجتهد با استفاده از ظواهر الفاظ، فرع را از اصل استنباط می‌کند و گاهی نیز نتیجه با واقع سازگاری ندارد.» (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱۵: ۱۰۵) و این در مورد علی(ع) نیز صادق است چراکه به فرموده‌ی حضرت ابالحسن(ع) «ولایت علی(ع) در تمام کتب پیغمبران نوشته شده است و خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نسازد، جز به نبوت محمد(ص) و وصیت علی(ع)» (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۳۲۰)

## ۲- شهودگرایی

از آن‌جا که کسب علم وابسته به ابزار است؛ برای علم، دو قسم قائل‌اند؛ یکی علم حصولی و دیگری حضوری. به این صورت که «تحقق معلوم برای عالم یا با ماهیتش است یا با وجودش. قسم اول، علم حصولی و قسم دوم علم حضوری می‌باشد» (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۷۳) اما آن علمی که به تعبیر فلاسفه کیف نفسانی محسوب می‌شود؛ تنها شامل علم حصولی می‌باشد (زندیه، ۱۳۷۹: ج ۱، ۵۳۶) و این نوع علم صور ذهنی است و «صور ذهنی هرگونه معرفتی را -تصوری یا تصدیقی- که در حوزه‌ی علم حصولی قرار می‌گیرد، شامل خواهد شد» (عارفی، ۱۳۸۸: ۱۰۵) این نوع از علم در هر دو صورتش یعنی چه تصور و چه تصدیق، وابسته به نفس است. اما در علم حضوری سخن از ماهیت و مفاهیم نیست بلکه از سنخ وجود است و خود شیء (بدون هیچ واسطه‌ای) نزد ما حاضر است (قراملکی، ۱۳۸۹: ۳)؛ (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ج ۱۳، ۴۵) شناخت حضوری محدودیت‌های روش علمی که عبارتند از: «۱) قابل تردید بودن اعتبار استقراء، ۲) مشکل بودن تعمیم نتیجه از موارد آموخته به موارد ناآموخته، ۳) محدودیت ذهنی و زبانی حتی در صورت تعمیم و ۴) خطای در تصور، تصدیق و تطبیق را ندارد» (راسل، ۱۳۵۱: ۶۵)؛ (قراملکی، ۱۳۸۹: ۴) و از این میان، برترین نوع علم حضوری، آن وحی‌ای است که بر پیامبران(ع) نازل می‌شود که غالباً با واسطه‌ی ملک است. تفاوت دیگری که میان علم پیامبران(ع) و ائمه(ع) با علم سایر افراد است این است که «علم پیامبران و ائمه در فعلیت تمام همواره در نزد آن‌ها حاضراست و هرگاه بخواهند می‌توانند به هرچه بخواهند علم حضوری یابند. اما برای عرفا و سایرین این گونه نیست و حال و احوال آن‌ها دارای قبض و بسط است» (رحیمیان، ۱۳۸۳: ۳۸) از این روی علی(ع) می‌فرماید: از روزی که حق به من نشان داده شد، هرگز در آن شک و تردید نکردم: «مَا شَكَّتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيْتَهُ» (خطبه ۴) ذِعَلِبَ يَمَانِي از حضرت علی(ع) پرسید: «آیا پروردگار خود را دیده‌ای؟» پاسخ فرمود: «آیا چیزی را که نبینم می‌پرستم؟» گفت: «چگونه می‌بینی؟» فرمود: «لَا تُدْرِكُهُ الْعْيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ: دیده‌ها هرگز او را به مشاهده‌ی چشم درک نکنند؛ اما قلب‌ها او را به حقایق ایمان درک کنند» (خطبه‌ی ۱۷۹) از این رو می‌فرماید: با چشم خویش نور وحی و رسالت را دیدم و رایحه نبوت را استشمام کردم و با

گوش خویش ناله شیطان را در هنگام نزول وحی بر رسول خدا(ص) شنیدم. و او فرمود: همانا تو می‌شنوی آن چه را من می‌شنوم و می‌بینی آن چه را من می‌بینم، جز آن که تو پیامبر نیستی (خطبه ۱۹۲) این نوع از علومند که سقراط نادانی نسبت به آن‌ها را منشا تمام بدبختی‌ها می‌دانست (مهرین، ۱۳۳۵: ۴۱).

### ۳- حقیقت‌گرایی

خلقت نظام تکوین و تشریح هردو بر حق است: ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾؛ ﴿وَأَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رِبِّكَ هُوَ الْحَقُّ﴾ (سبا: ۶) از آنجایی که علم علوی تماماً از «ما انزل» است و تمام «ما انزل» نیز حق است؛ پس علم معصومین تماماً حق است. چراکه تمام حق از پروردگار است: ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ (بقره: ۱۴۷) حق در این جا به معنی خدای محوری است. اما از نظر سقراط، عملی حق (صحیح) است که برای انسان حقیقتاً مفید باشد (گمپرتس، ۱۳۷۵: ج ۲، ۶۱۲) البته تمام فایده‌ها پیش خداست. بنابراین علمشان از خدا برای خدا و به سوی خداست. در حالیکه از دیدگاه شناخت‌شناسی و علم‌گرایی می‌توان میان این دو تفاوت و تباین قائل شد: «ما در فرهنگ اسلامی کلمه «حق» را برای بیان درستی گزاره‌های نظریه‌های علمی به کار می‌گیریم. ... این درحالی است که گزاره‌های علمی تنها می‌توانند در یک چارچوب معین درست یا غلط باشند، بدون این که این درستی یا نادرستی ارتباطی با حقیقت و «ماهیت طبیعت» داشته باشد» (منصوری، ۱۳۸۷: ۷۳). این اشتباه از آنجاست که اشیاء در ارتباط با خالق خود به گونه ای تعریف می‌شوند و در ارتباط با نظام طبیعت به نحو دیگر شرح داده می‌شوند و این دو هیچ گونه ضدیتی نمی‌توانند با هم داشته باشند. از این رو علی(ع) می‌فرماید: «خاندان پیامبر(ص) هرگز با حق مخالفت نکردند و در آن اختلاف ندارند. آنان ستون‌های استوار اسلام و پناهگاه مردم می‌باشند. حق به وسیله آن‌ها به جایگاه خویش بازگشت و باطل از جای خویش رانده و نابود و زبان باطل از ریشه کنده شد (خطبه ۲۳۹). آنها قادر به تشخیص و تفکیک حق از باطل هستند. و به واسطه‌ی علمی که به آن‌ها عطا شده مرز بین حق و باطل را در زمینه‌ی قول و فعل می‌فهمند و می‌بینند. امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «خداوند محمد را به نبوت مبعوث کرد و به رسالت برگزید در راه اسلام رساند آن چه باید برساند در نزد ما خانواده کلیدهای علم و ابواب حکمت و چراغ روشنگر امور و تمییز بین حق و باطل است» (مجلسی، ۱۳۶۳: ج ۴، ۱۰۶).

### ۴- باطن‌گرایی

باطن‌گرایی در برابر ظاهرگرایی: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (روم: ۷) علمی است که جز به وحی به دست نمی‌آید: ﴿يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۱۵۱) و حداقل به دو مفهوم به کار می‌رود: ۱- علم تأویل، ۲- علم غیب. علم تأویل همان «آیات بیناتی» است که خدای تعالی در قلب صاحبان علم قرار داده است: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتُ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾ (عنکبوت: ۴۹)

علامه طباطبایی می‌گوید: اتصاف «آیات» به «بینات» بیانگر علم تأویل است که در نزد «الذین اوتوا العلم» است. زیرا بینات از ریشه «بین» به معنی دلیل روشن و آیات واضح است (قاموس قرآن، ۱۳۷۱: ذیل بینه) و باتوجه به این که قرآن دارای آیات محکم و متشابه است: ﴿مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ (آل عمران: ۷)؛ «پس تعبیر بینات بیانگر این مطلب است که حقایق قرآن چه آیات محکم چه آیات متشابه، برای آنان روشن است» (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۷: ۳۹۸) بنابراین «بین» بودن متشابهات برای آنان همان علم تأویل است که مختص خداوند و راسخون در علم است ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ (آل عمران: ۷) و امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: راسخان در علم، ما هستیم و ما تأویل آن را می‌دانیم (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۱: ۵۹۷) در روایات زیادی از ائمه‌ی معصومین نقل شده است - شاید بالغ بر سی روایت بشود- که «راسخان در علم» ماییم. یعنی از تأویل آیات متشابه باخبریم (همان، ج ۴: ۳۹) و برای این تأویل هم جنگیدند. چنان‌چه در دعای ندبه در شأن حضرت علی (ع) آمده است «وَيُقَاتِلُ عَلِيُّ التَّوِيلِ» چون بعد از رحلت پیامبر اکرم جنگ جنگ تأویل است نه تنزیل. چنانکه امام علی (ع) در نهج‌البلاغه می‌فرماید: "کجا هستند کسانی که پنداشتند، دانایان علم قرآن (راسخان در علم) آنان می‌باشند نه ما؟ که این ادعا را بر اساس دروغ و ستمکاری بر ضد ما روا داشتند. خدا ما اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام را بالا آورد و آنان را پست و خوار کرد، به ما عطا فرمود و آنها را محروم ساخت، ما را در حریم نعمت‌های خویش داخل و آنان را خارج کرد، که راه هدایت را با راهنمایی ما می‌بویند، و روشنی دل‌های کور را از ما می‌جویند (خطبه ۱۴۵).

باطن‌گرایی در علم علوی دانستن بعضی از امور غیبی است. علم غیب «به معنای چیزی است که حس به آن دسترسی ندارد و با حواس مادی ادراک نمی‌شود» (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۲۵: ۲۶۵). بنابراین علم غیب در رابطه با انسان مطرح است ولی در مورد خدای تعالی به فرموده‌ی علی (ع): «علم خداوندی ژرفای پرده‌های غیب را شکافته است، و به افکار و عقاید پنهان احاطه دارد» (خطبه ۱۰۸) و اگر در آیاتی نظیر آیه‌ی ۲۶ از سوره جن خدای تعالی علم غیب را در ذات خویش حصر می‌کند: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ اما بلافاصله در آیه‌ی ۲۷ همان سوره می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ﴾ بنابراین بدون تردید «بعضی از آیات حداقل بخشی از علم غیب را در اختیار بعضی از اولیاء الله می‌داند و از بعضی روایات هم استفاده می‌شود که امامان معصوم از بسیاری از امور پنهانی آگاه بودند» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵ ج ۵: ۳۷۱-۳۷۳). براین اساس علی (ع) علم غیب ذاتی را از خویش و پیامبر اکرم (ص) نفی می‌کند اما آن بخش استثنا شده را این‌گونه بیان می‌کند: «اخباری که اطلاع می‌دهم علم غیب نیست، علمی است که از دارنده علم غیب پیامبر (ص) آموخته‌ام، همانا علم غیب علم قیامت است، و آن‌چه خدا در گفته خود آورده که: علم قیامت در نزد خداست، آن علم غیبی (ذاتی) است. علومی است که خداوند به پیامبرش تعلیم داده (علم غیب وحی شده) و او به من آموخته است، پیامبر (ص) برای من دعا کرد که خدا این دسته از علوم و



اخبار را در سینه‌ام جای دهد و اعضاء و جوارح بدن من از آن پر گردد (خطبه ۱۲۸) ابن‌ابی‌الحدید در شرح این خطبه حدود پانزده روایت در اثبات معرفت امام علی (ع) به امور غیبی آورده است (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴، ج ۲؛ ۲۸۷-۲۸۸) هم چنین وی در شرح خطبه‌ی ۵۹ نهج‌البلاغه می‌گوید: «بی‌شک هیچ انسانی بدون امداد الهی قادر به درک چنین اموری قبل از وقوعش نیست و هر جا چنین امری یافت شود معجزه‌ی الهی خواهد بود. همان‌طور که در سخن پیامبر اکرم خطاب به علی (ع) آمده است: یعنی اگر ترس اولوهیّت قرار دادن تو توسط گروهی از امت نبود (نظیر حضرت عیسی) یقیناً درباره‌ی تو سخنی می‌گفتم که هر جا به مردمان عبور می‌کردی از خاک قدمت برای تبرک برمی‌گرفتند (همان، ج ۵: ۴). بنابراین باید سخن امثال کانت (فیلسوف میانه رو در غرب) را تصدیق کرد که: ما (انسان‌های عادی) از طریق عقل می‌توانیم به فنومن‌ها دست بیابیم اما ادراک بخش نومن یا ذات اشیاء برای ما امکان‌پذیر نیست (نصیری، ۱۳۸۷: ۷۶).

## ۵- وحدت‌گرایی

از نشانه‌ی دیگر علم حقیقی این است که صاحبان آن علم با وجود ذو مراتب بودن هیچ‌گونه اختلافی با هم ندارند. این علم جز علم اهل بیت علیهم‌السلام علم دیگر نمی‌تواند باشد. «اهل بیت» در قرآن که به جایگاهی خاص اشاره دارد؛ تنها دوبار آمده است: یکی در سوره ی هود آیه‌ی: ۷۳ ﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ و دیگری آیه‌ی تطهیر است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (احزاب: ۳۳) تمامی مفسران شیعه و برخی از مفسران اهل سنت، حقیقت و مصداق اهل بیت را در آیه‌ی تطهیر «خمسه‌ی طیبه» و نه امام بعد از امام حسین (ع) می‌دانند. چراکه آن‌ها معتقدند اهل بیت کسانی هستند که خداوند با اراده‌ی تکوینی، عصمت آن‌ها را ثابت کرده است و «به‌درستی این موهبت تنها شامل کسانی می‌شود که از لحاظ روح نبوت با سول اکرم (ص) مشابهت و سنخیت داشته باشند. زیرا «ال» در «البت» بدل مضاف‌الیه محذوف بوده و اصل آن اهل بیت النبوه است و رسول اکرم (ص) نیز به‌عنوان کسی که پیغمبری قائم بدو است؛ بدون شک داخل در بیت النبوه می‌باشد. پس باید کسانی که جزء اهل بیت هستند دارای ویژگی‌هایی باشند که بتوان فضیلت اذهاب رجس و تطهیر را که شامل رسول اکرم (ص) می‌شود؛ به آنها نیز نسبت داد» (جوادی‌آملی، ۱۳۸۸، ج ۱۴: ۳۴۵). از این‌روست که می‌بینیم که نه امام بعد از امام حسین (ع) که حتی زمان حیات پیامبر اکرم (ص) را درک نکرده یا احیاناً برخی از آن بزرگواران خانه پیامبر را در مکه یا مدینه ندیده‌اند؛ بدلیل سنخیت روحی با رسول اکرم، جزو اهل بیت نبوت محسوب می‌شوند (همان، ۱۳۸۸، ج ۳: ۱۱۰) و این‌ها همان صاحبان رستگاری‌اند که علی (ع) می‌فرماید رستگاری را فقط از آن‌ها بجوید و بر آن‌ها پیشی مجوید (خطبه‌ی ۱۴۷ و ۱۵۴). هم چنین امام صادق (ع) می‌فرماید: «علمنا واحد، فضلنا واحد و نحن شیء واحد» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۶: ۳۱۷) و در جای دیگر علاوه بر علم و فضل از خلقت و کلیت واحد سخن

می‌گوید: «خَلَقْنَا وَاحِدٌ وَعَلِمْنَا وَاحِدٌ وَفَضَّلْنَا وَاحِدٌ وَكُنَّا وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۵: ۳۶۳) از این روی علی(ع) در نهج‌البلاغه در مواردی که از این خاندان پاک سخن می‌گوید؛ تماماً با تعبیر جمع و «ما» سخن می‌گوید: شما مردم به‌وسیله‌ی ما از تاریکی‌ها نجات یافته‌اید (خطبه ۴). ما درهای دانش و روشنایی امور انسان‌ها هستیم (خطبه ۱۲۰). خدا ما را بالا آورد و دروغ گوین را پست کرد. (خطبه‌ی ۱۴۴) این از آن روست که خدا واحد است: «اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (یوسف: ۳۹) و تمام انبیاء و اولیاء او هم دارای وحدت نوعی و سنخیت روحی‌اند و ما هم حق نداریم میان آنها فرق بگذاریم: «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (بقره: ۲۵۸) البته دین او هم یکی است: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران: ۱۹) و این دین هم به گفته‌ی علی(ع) نقضی ندارد (خطبه‌ی ۱۸) لذا می‌فرماید: «آگاه باشید که قوانین دین یکی و راه‌های آن آسان و راست است (خطبه ۱۲۰) بنابراین صاحبان و عالمان این دین هیچ اختلافی با هم ندارند چراکه «دو دعوت به اختلاف نرسد مگر این که یکی باطل باشد» (حکمت ۱۸۳) بنابراین تأکید می‌کند که: «بدانید! بندگانی که نگاه‌دار علم خداوندند؛ با دوستی خدا با یکدیگر پیوند داشته و یکدیگر را دیدار می‌کنند. جام محبت او را به همدیگر می‌نوشانند، و از آب‌شخور علم او سیراب می‌گردند. شک و تردید در آن‌ها راه نمی‌یابد، و از یکدیگر بدگویی نمی‌کنند. سرشت و اخلاقتان با این ویژگی‌ها شکل گرفته است، و بر این اساس تمام دوستی‌ها و پیوندهایشان استوار است» (خطبه ۲۱۴) بر اساس این وحدت مبارک است که می‌فرماید: مقام ولایت و امامت در خور دیگران نیست، و دیگر مدعیان زمامداری، شایستگی آن را ندارند (خطبه ۱۴۴).

## ۶- فزون‌گرایی

فزون‌گرایی علم علوی از آن جهت است که نه بخشنده‌ی علم (خدای تعالی) علمش محدودیت دارد: «إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (عنکبوت: ۶۲) نه پذیرنده‌ی علم (انسان کامل) ظرفیت اش محدود است: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: ۳۱). به فرموده‌ی علی(ع) «دو گرسنه هرگز سیر نشوند؛ جوینده علم و جوینده مال» (حکمت ۴۵۷). و هر ظرفی جز ظرف دانش پر می‌شود (حکمت ۲۰۵) و بهترین آن پرظرف‌ترین آن می‌باشد (حکمت ۱۴۷). لذا امام صادق(ع) می‌فرماید: اگر علم ما افزایش نیابد، بی‌علم می‌مانیم (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۷۴) منتها این فزون‌گرایی در علم همان طوری که از روایت امام صادق(ع) بر می‌آید که در وحی‌گرایی بدان اشاره شد؛ بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) باز به واسطه‌ی وجود ایشان است. بر این اساس علی(ص) در خطبه‌ی ۱۰۹ می‌فرماید: دائماً ما اهل بیت محل دریافت وحی الهی هستیم و به علم ما دائماً از طریق وحی انبائی افزوده می‌شود. علاوه بر این امام صادق علیه السلام می‌فرماید: فاطمه علیها السلام بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله ۷۵ روز زنده بود جبرئیل نزدش می‌آمد و او را از حال پدرش و مقام او و آنچه بعد از وی برای ذریه‌اش پیش می‌آید گزارش می‌داد و علی(ع) آنها را می‌نوشت (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۲).

۳۵۵-۳۵۶). و این فزونی علم برای مؤمنان عالم هم می‌تواند باشد. به همین دلیل خدای علیم در آیه‌ی ۱۱ سوره مجادله ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ برای صاحبان علم، تعبیر «درجات» به صورت نکره و جمع آورده است که هم بیانگر عظمت و هم بیانگر تعالی و فزونی علم آن‌هاست. زیرا تقدیر آیه چنین است ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ دَرَجَةً وَيَرْفَعُ الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ مِنْكُمْ دَرَجَاتٍ﴾ (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۹: ۳۲۸) یعنی مؤمنان در یک درجه‌ی ترفیع ولی مؤمنانِ عالم در درجات ترفیع قرار دارند.

## ۷- شمول‌گرایی

به استناد آیاتی نظیر: ﴿كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ (یس: ۱۲) و ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ (انعام: ۵۹) همه‌ی علوم را خدای تبارک و تعالی در امام مبین قرار داده است. برابر روایات معصومین علیهم‌السلام منظور از امام مبین صحنه‌ی جان انسان کامل (پیامبر اکرم(ص) و امام معصوم علیه‌السلام) می‌باشد(قمی، ۱۳۶۷: ج ۲، ۲۱۲)؛ (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۳۵: ۴۲۷) از این رو علی(ع) خود به این علم اذعان دارد و می‌فرماید: «از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، نمی‌پرسید از چیزی که میان ما تا روز قیامت می‌گذرد و نه از گروهی که صد نفر را هدایت یا گمراه می‌سازد، جز آن که شما را آگاه می‌سازم و پاسخ می‌دهم. و از آن که مردم را بدان می‌خواند و آن که رهبریشان می‌کند و آن که آنان را می‌راند و از آن‌جا که فرود می‌آیند و آن‌جا که بار گشایند و آن که از آن‌ها کشته شود و آن که بمیرد، خبر می‌دهم. آن روز که مرا از دست دادید و نگرانی‌ها و مشکلات بر شما باریدن گرفت، بسیاری از پرسش‌کنندگان به حیرت فرو رفته می‌گویند سرانجام چه خواهد شد؟ که گروه بسیاری از پرسش‌شوندگان از پاسخ دادن فرو مانند(خطبه ۹۳). البته علی(ع) همه‌ی این علوم را از ام‌الکتاب گرفته است. ام‌الکتابی که نزد علی حکیم است: ﴿وَأِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٍ﴾ (زخرف: ۴) و قرآن عربی هم مرحله‌ی نازله‌ی ام‌الکتاب است: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾ (زخرف: ۳) و علی(ع) هم به گفته‌ی خود از آن هنگام که یار قرآن گشته از آن جدا نشده است(خطبه ۱۲۲). بنابراین مسلم است به برکت حقیقت قرآن همه‌ی «علوم و معارف از سر چشمه فیض من مانند سیل سرازیر می‌شود. هیچ پرواز کننده در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی‌رسد»(خطبه ۳) چراکه تمام علوم اولین و آخرین در قرآن است(مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۶۴: ۳۲۳). از این رو برای پذیرش آن به ناچار قسم می‌خورد که: «به خدا سوگند! تبلیغ رسالت‌ها، وفای به پیمان‌ها و تفسیر اوامر و هشدارهای الهی به من آموزش داده شده، درهای دانش و روشنائی امور انسان‌ها نزد ما اهل بیت پیامبر(ص) است.»(خطبه ۱۲۰) با این حال درک این مطلب برای همگان میسر نیست چنان‌چه بی‌خبران بی‌بصر در حق او می‌گفتند: «بی تردید پسر ابی طالب مردی دلیر است ولی دانش نظامی ندارد! خدا پدرشان را مزد دهد، آیا یکی از آن‌ها تجربه‌های

جنگی سخت و دشوار مرا دارد؟ اما دروغ، آن کس که فرمایش را اجرا نکنند، رأی نخواهد داشت(خطبه ۲۷). بنابراین باید دیدگاه شناخت‌شناسی امروز را تصحیح کرد که محدودیت شناخت ما انسان‌های عادی فقط به بخش نومن یا ذات اشیاء نیست بلکه به بسیاری فنومن‌ها هم هست و این امکان فقط برای امام معصوم است. برای افراد دیگر نه تنها ذات اشیاء بلکه بسیاری از اشیاء نیز قابل شناخت نیست. بنابراین به گفته‌ی لاهیجانی: «پیغمبر پیغام پروردگار را به جمیع خلایق در تکمیل نفس در جانب علم و عمل رسانید»(نواب لاهیجانی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۹۱۴). اما قلبی چون قلب چون امیرالمؤمنین می‌خواهد تا «با نور قلب خود، همه جا را مشاهده کند»(طبرسی، ۱۳۷۴: ۲۴۷).

### ۸- خاص‌گرایی

از مباحث عمده در شناخت‌شناسی این است که آیا علم خاص یعنی علمی که فقط مخصوص عده‌ای باشد؛ وجود دارد؟ با وجود این که تمام علوم اولین و آخرین در قرآن است(مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۶۴، ۳۲۳). و مطالب قرآن کریم بر «پایه‌ی ﴿أَنْظُرْ كَيْفَ نَصْرَفَ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾ (انعام: ۶۵) برای همه‌ی مردم کاملاً فهم‌پذیر است»(جوادی‌آملی، ۱۳۹۰، ج ۲۵: ۴۶۳). اما اولاً فهم همگان یکسان نیست؛ ثانیاً فهم برخی آیات مقدور همگان در همه‌ی زمان‌ها نیست (همان) لذا امام سجاد(ع) فرموده است: چون خدای سبحان می‌دانست در آخرالزمان افراد ژرف‌نگری می‌آیند سوره‌ی اخلاص و آیات آغازین سوره‌ی مبارکه‌ی حدید را نازل کرد(ابن‌بابویه، بی‌تا: ۳۲۵). این از آن روست که به فرموده‌ی علی(ع) ظرفیت‌ها متفاوت است و بهترین آنها پرظرفیت‌ترین آنهاست(حکمت ۱۴۷). لذا بارها وی به عدم درک مخاطبانش اذعان و از آن‌ها گله می‌کرد: «آن چه گفتم واقعیتی است که شما از دانستن آن دورید، و شایستگی درک آن را ندارید، مادران در سوگ شما زاری کند. پیمان‌ه علم را به شما به رایگان بخشیدم، اگر ظرفیت داشته باشید!» (خطبه ۷۱) بنابراین ظرفیت‌ها متفاوت و قابلیت‌ها گوناگون است. در این میان به یقین قلب انسان کامل از همه پرظرفیت‌تر است. آن‌جایی که علی(ع) می‌فرماید: «مردم! ما اهل بیت پیامبر(ص) چونان پیراهن تن او و یاران راستین او و خزانه‌داران علوم و معارف وحی و درهای ورود به آن معارف می‌باشیم که جز از در، هیچ‌کس به خانه‌ها وارد نخواهد شد و هر کس از غیر در وارد شود، دزد نامیده می‌شود. مردم! درباره اهل بیت پیامبر(ص) آیات کریمه قرآن نازل شد، آنان گنجینه‌های علوم خداوند رحمانند. اگر سخن گویند راست گویند و اگر سکوت کنند؛ بر آنان پیشی نجویند(خطبه ۱۵۴). از این روی، علی(ع) می‌فرماید: «با خاندان محمد(ص) احدی از این امت مقایسه نمی‌شود و کسی که نعمت آنان بر او ریزان است، هرگز با آن‌ها برابری نمی‌کند. آنان اساس دین و ستون یقین هستند. افراطیون باید به‌سوی آنان باز گردند و تفریطیان باید به آن‌ها برسند. ویژگی‌های حق ولایت برای آنان است و وصیت محمد(ص) و وراثت نبوت نزد آنان است»(خطبه‌ی ۲) بنابراین وقتی فهمیدید این گروهی ویژه با علومی خاص هستند پس «رستگاری را از اهل آن جستجو کنید که اهل بیت پیامبر(ص) رمز حیات دانش و راز مرگ جهل و نادانی

هستند. آنان که حکمتشان شما را از دانش آنان و سکوتشان از منطق آنان و ظاهرشان از باطنشان اطلاع می‌دهد. نه با دین خدا مخالفتی دارند و نه در آن اختلاف می‌کنند، دین در میان آنان گواهی صادق و ساکتی سخنگوست» (خطبه ۱۴۷). و کسی هم نمی‌تواند خود را بی‌نیاز از این گروه و از این علم بداند چراکه «همانا امامان دین از طرف خدا، تدبیر کنندگان امور مردم و کارگزاران آگاه بندگانند. کسی به بهشت نمی‌رود جز آنکه آنان را شناخته و آنان او را بشناسند و کسی در جهنم سرنگون نگردد، جز آن‌که منکر آنان باشد و امامان دین هم وی را نپذیرند» (خطبه ۱۵۲). بنابراین مؤکداً توصیه می‌کند که فقط «از معدن علوم یعنی اهل بیت علیهم‌السلام دانش استخراج کنید» (خطبه ۱۰۵). چراکه «عترت پیامبر (ص) جایگاه اسرار خداوندی و پناهگاه فرمان الهی و مخزن علم خدا و مرجع احکام اسلامی، و نگهبان کتاب‌های آسمانی و کوه‌های همیشه استوار دین خدایند» (خطبه ۲) لذا هر مدعی غیر اهل بیت را دروغ گو می‌داند (خطبه ۱۴۴). و بدانید و آگاه باشید که «به خدا سوگند! درهای دانش و روشنایی امور انسان‌ها نزد ما اهل بیت پیامبر (ص) است» (خطبه ۱۲۰). عبدالله بن عباس گفت: رسول خدا (ص) به عبدالرحمان عوف فرمود: علی بن ابیطالب از من است و من از علی، پس هر کس او را با دیگری مقایسه کند در حقیقت به من جفا کرده و هر کس به من جفا کند، مرا آزار نموده و هر کس مرا آزار نماید بر او باد لعنت پروردگارم (ابن شاذان، ۱۴۰۷: ۱۳۵). میزان برتری علمی ائمه (ع) آنقدر بارز است که حتی عمر خلیفه‌ی دوم مسلمین حدود هفتاد بار جمله‌ی «لولا علی لهلك عمر» را در مورد امیرالمؤمنین (ع) به زبان آورده است (کوه‌کمری، ۱۳۹۷ ق: ۵). در قرآن کریم هم از این ذوات نورانی به «الذین اوتوا العلم» تعبیر شده است. روایات نیز مصداق اتم را اهل بیت علیه‌السلام دانسته است: (مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۸: ۲۰)؛ (بحرانی، ۱۴۱۶: ج ۴، ۵۰۸)؛ (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۴: ۲۱۱)؛ (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۶۷۰)؛ (عروسی الحویزی، ۱۴۱۵، ج ۴: ۳۱۵) و (مدرسی، ۱۳۷۷، ج ۱۰: ۳۴۰) در قیامت هم این گروه شاهدان و گواهان امت‌اند: «وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (زمر: ۶۹) "به تصریح قرآن کریم، جانشینان راستین نبی مکرم (ص) به مقام شهادت بر اعمال خلق رسیده‌اند: «لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» (جوادی‌آملی، ۱۳۹۰، ج ۴: ۳۱۹) از این روی امام صادق (ع) می‌فرماید: "پس پیغمبر (ص) گواه و ناظر بر ماست نسبت به آن‌چه از طرف خدای عزوجل به مردم رسانیده‌ایم و ما گواهانیم بر مردم. هر که ما را تصدیق کند، روز قیامت تصدیقش کنیم و هر که ما را تکذیب کند روز قیامت تکذیبش کنیم" (کلینی، ۱۳۶۹ ج ۱: ۲۷۰). به خاطر همین است که علی (ع) این ذوات نورانی را مرجع اختلاف تمامی ابنای بشر می‌داند (خطبه ۱۲۵) این تخصیص در علم البته با آن‌چه که هربرت فیلسوف فرانسوی می‌گوید؛ کاملاً متفاوت است: «خصوصی‌سازی اندیشه‌ی علمی و مذهبی، فقیر ساختن همزمان علم، اهل علم و تمدن می‌باشد» (رحمتیان و سنجانی، ۱۳۸۰: ۱۲۳) چراکه این خصوصی‌سازی حاصل انحصارگرایی و از سر ضنّت و بخل است. اما خاص‌گرایی علم علوی از سر ظرفیت بالا و واسطه‌ی فیض بودن آن‌هاست و

گرنه نه علی(ع) بخل ورزید: «پیمان‌ه علم را به شما به رایگان بخشیدم» (خطبه: ۷۱) نه پیامبر اکرم(ص) نسبت به غیب بخل و ضنّت داشت: ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾ (تکویر: ۲۴).

### نتیجه‌گیری

مطالعه و بررسی علم علوی در نهج‌البلاغه بر اساس شناخت‌شناسی دارای فواید گوناگون برای رشته‌های متفاوت است. اما بیشترین فایده برای این بررسی از جهت کلامی است. چراکه مهم‌ترین مبحث برای حقانیت اهل بیت علیهم‌السلام مبحث علم آنهاست. آنچه تفاوت آنها را به‌خوبی نمایان می‌سازد؛ علم خاص آنهاست. در این بررسی مشخص گردید که علم آنها دارای هشت ویژگی عمده است:

- ۱- وحی‌گرایی: وحی‌گرایی در علم علوی در برابر علومی است که از طریق علم تجربی و عقل تجریدی به‌دست می‌آید. براین اساس علم ایشان در حیات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از طریق وحی تشریحی بوده است. بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از طریق وحی انبائی بوده است. بنابراین هرگونه علم اجتهادی برای منشأ این نوع علم، منتفی است. ۲- شهودگرایی: شهودگرایی علم علوی از سنخ علم حضوری و در برابر علم حصولی است. در این علم حقایق به وجود حضور دارند نه به ماهیت تصویری و تصدیقی. از این روی او تماماً حقایق را هم می‌دید هم می‌شنید و هم با تمام وجود استشمام می‌کرد. ۳- حقیقت‌گرایی: در علم علوی بر خلاف علوم دیگر حق‌گرایی و خدا محوری از ماهیت علم، به هیچ وجه جدا نیست. بنابراین علمشان از خدا برای خدا و به‌سوی خداست. ۴- باطن‌گرایی: باطن‌گرایی در علم علوی ریشه در وحی‌گرایی و شهود‌گرایی دارد. باطن‌گرایی در معنای دانستن بعضی امور غیبی و علم تأویل، علمی نیست که از طریق علم تجربی و عقل تجریدی به‌دست آید. بنابراین این مختص راسخان در علم است. ۵- وحدت‌گرایی: وحدت‌گرایی در علم علوی از واحدیت الهی نشأت می‌گیرد. اهل بیت علیهم‌السلام هم مصداق تام علم علوی هستند. از این روی تماماً شیء واحد هستند که از نور واحد گرفته شده‌اند. ۶- فزون‌گرایی: از آنجایی که علم الهی بی‌کران است و اهل بیت علیهم‌السلام هم مخزن و معدن علم الهی بوده و هم مستمراً با وحی انبائی با خدای علیم و حکیم در ارتباط هستند؛ لذا علمشان دائماً در حال افزایش است. ۷- شمول‌گرایی: برابر نصوص قرآنی، دلایل برهانی و روایات نورانی تمام علوم را خدای علیم و حکیم در ظرف امام مبین قرار داده است. یعنی علمی نیست که خدای تعالی اراده کرده به تعلیم آن، مگر این که علم علوی آن را داراست. ۸- خاص‌گرایی: علم علوی با دارا بودن ویژگی‌های خاص و منحصر به فرد تخصیصاً به اهل بیت علیهم‌السلام تعلق می‌گیرد. دارندگان این علم که به اراده‌ی تکوینی الهی بدان محقق شده‌اند؛ با هیچ کسی در عالم قابل مقایسه نیستند.

## منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه (۱۳۸۴)، ترجمه‌ی محمد دشتی. قم: مؤسسه‌ی فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع).
- ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید هبه‌ی الله (۱۴۰۴)، شرح نهج البلاغه، قم: مکتب آیات‌الله‌المرعشی‌النجفیه.
- ابن بابویه، محمدبن علی (۱۳۷۷)، الخصال، ترجمه: محمدباقر کمره‌ای، تهران: انتشارات کتابچی.
- ابن بابویه، محمدبن علی (بی‌تا)، اسرار التوحید، ترجمه التوحید الصدوق، ترجمه: محمد اردکانی، تهران: انتشارات علمیه اسلامی.
- ابن‌شاذان، محمدبن‌احمد (۱۴۰۷)، مائیه منقبت من مناقب امیرالمؤمنین و الائمه‌ی، قم: مدرسه الامام المهدی (عج).
- اقبال، ابراهیم (۱۳۹۲)، علم غیب و علم علی (علیه السلام) در نهج البلاغه، فصل‌نامه نهج، شماره ۳۹.
- بابایی، پرویز (۱۳۸۶)، فرهنگ اصطلاحات فلسفه، چاپ دوم. تهران: نگاه.
- بحرانی، هاشم (۱۴۱۶)، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات بنیاد بعثت.
- بختیاری شهلا، تقوی هدیه (۱۳۹۳)، معناشناسی واژه «علم» در معلقات سبع و قرآن کریم از منظر روابط معنایی، پژوهش‌های علم و دین، سال پنجم، شماره ۹.
- بروجرودی، حسین (۱۳۸۶)، منابع فقه شیعه (ترجمه جامع احادیث الشیعه)، تهران: انتشارات فرهنگ سبز.
- پاکین، ریچارد و استرول، آروم (۲۵۳۶)، کلیات فلسفه، مترجم: محتبوی، جلال‌الدین، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- حجت کوه کمره‌ای، حسن (۱۳۹۷)، ولایت و علم/امام (ع)، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- جواد‌ی‌آملی، عبدالله (۱۳۸۷)، تفسیر موضوعی قرآن کریم «معرفت‌شناسی در قرآن» ج ۱۳، قم: مرکز انتشارات اسراء.
- جواد‌ی‌آملی، عبدالله (۱۳۸۸)، تفسیر موضوعی قرآن کریم «صورت و سیرت انسان در قرآن» ج ۱۴، قم: انتشارات اسراء.
- جواد‌ی‌آملی، عبدالله (۱۳۹۰)، تسنیم (تفسیر قرآن کریم) ج ۲۵، قم: مرکز انتشارات اسراء.
- جواد‌ی‌آملی، عبدالله (۱۳۹۰)، ادب فنای مقربان ج ۴، قم: انتشارات اسراء.
- حسن‌زاده‌آملی، حسن (۱۳۸۱)، شرح فص حکمه‌ی عصمتیه‌ی فاطمیه‌ی، قم: انتشارات طوبی.
- خرازی، علی‌نقی و دولتی، رمضان (۱۳۷۵)، راهنمای روان‌شناسی شناختی و علم شناخت، تهران: نشرنی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- راسل، برتراند (۱۳۵۱)، جهان‌بینی علمی، مترجم: منصور، حسن، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- رحمتیان، روح‌الله، سنجان، زینب (۱۳۸۰)، اسلام و علم محوری غرب، جامعه‌شناسی معرفت، پاییز، دوره ۵، شماره ۳.
- رحیمیان، سعید (۱۳۸۳)، مبانی عرفان نظری، تهران: سمت.
- زندیه، مهدی (۱۳۷۹)، شرح نهایی‌الحکمه‌ی (اثر سیدمحمدحسین طباطبایی)، قم: انتشارات طاووس بهشت.
- سبحانی، جعفر (۱۳۵۸)، معاد انسان و جهان، تهران: انتشارات صدرا.

- شریف لاهیجی، محمدبن علی (۱۳۷۳)، تفسیر شریف لاهیجی، تهران: نشر داد.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴)، تفسیر المیزان، ترجمه: محمدباقر موسوی‌همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، علی‌بن حسن (۱۳۷۴)، مشکاة الانوار، ترجمه: عزیز الله عطاردی قوچانی، تهران: انتشارات عطارد.
- عارفی، عباس (۱۳۸۸)، مطابقت صور ذهنی با خارج (پژوهشی درباره‌ی رئالیسم معرفت‌شناختی و ارزش شناخت)، تهران: سازمان انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- عبدالعظیم، علی (۱۳۶۳)، فلسفه شناخت در قرآن کریم، مترجم: سجادی، محمدصادق، تهران: انتشارات بنیاد قرآن.
- عروسی الحویزی، عبدالعلی ابن‌جمعه (۱۴۱۵)، تفسیر نورالتقلین، قم: اسماعیلیان.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۸۸)، سیر حکمت در اروپا، تهران: زوآر.
- فیض کاشانی، محمدمحسن بن شاه‌مرتضی (۱۳۱۵)، تفسیر الصافی، تهران: انتشارات الصدر.
- فیض کاشانی، محمدمحسن بن شاه‌مرتضی (۱۴۰۶)، الوافی، اصفهان: کتابخانه امیرالمؤمنین علی (ع).
- قادری، حاتم (۱۳۸۸)، اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، تهران: سمت.
- قراملکی، احدفرامرز (۱۳۸۹)، منطق، تهران: دانشگاه پیام نور.
- قرشی، علی‌اکبر (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه.
- قمی، علی‌بن‌ابراهیم (۱۳۶۷)، ترجمه تفسیر قمی، قم: انتشارات دارالکتاب.
- کاپلستون، چارلز (۱۳۸۶)، تاریخ فلسفه، جلد ۳ و ۴ مترجم: سعادت، اسماعیل؛ بزرگمهر، منوچهر، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- کریمی، عطاءالله (۱۳۵۸)، شناخت، تهران: حکمت.
- کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۹)، اصول کافی، ترجمه: جواد مصطفوی، تهران: کتابفروشی علمیه اسلامی.
- گری لینک، ای. سی (۱۳۸۰)، نگرش‌های نوین در فلسفه: معرفت‌شناسی، فلسفه دین، فلسفه اخلاق، فلسفه تحلیلی، ترجمه: یوسف دانشور، قم: مؤسسه فرهنگی طه.
- گمپرتس، تتودور (۱۳۷۵)، متفکران یونانی، ترجمه‌ی محمدحسن لطفی. چاپ اول، ج ۲، تهران: خوارزمی
- مجلسی، محمدباقر (۱۳۶۳)، بخش امامت (ترجمه جلد ۲۳ تا ۲۷ بحار الانوار)، ترجمه: موسی خسروی، تهران: انتشارات اسلامی.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳)، بحار الانوار، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- مدرس، محمدتقی (۱۳۷۷)، تفسیر هدایت، ترجمه: احمد آرام، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۳)، مسئله شناخت، تهران: صدرا.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۸۵)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- منصور، رضا (۱۳۸۷)، کدامین تلقی از علم، علم دینی، علم سنتی یا علم نوین؟، فصلنامه حوزه و دانشگاه (روش‌شناسی علوم انسانی)، بهار، شماره ۵۴.
- مهرین، مهرداد (۱۳۳۵)، شناخت حقیقت از نظر فلاسفه یونان، تهران: شرکت چاپ میهن.



- نصیری، منصور (۱۳۸۷)، *نومن و فنومن در فلسفه کانت*، مجله نقد و نظر، بهار و تابستان، شماره ۴۹-۵۰.
- نواب لاهیجی، میرزا محمدباقر (۱۳۷۹). *شرح نهج البلاغه، تصحیح و تعلیقات: محمدمهدی جعفری*، محمد یوسف نبیری، تهران: انتشارات میراث مکتوب.
- وایس پاول بی (۱۳۵۴)، *علم (روش‌های علم، محدوده‌ی علم، زبان علم)*، ترجمه: بهزاد، محمود، مجله آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)، فروردین، شماره ۶۷.